

انتظار

بی تاب جهان بی انتهای توام

بانوی سبز مهربانی

خروشان بیهودگی

در حلقه ای از نگاهت

که هزاران نقش در آن

پای کوبی غم هایت را نشان می کنند

انتظار نقشینه عشق

امید بیهوده ای است

ای دزد خواب من

این جهنم شیدایی

در نگاه خاموش تو آب می شود

دوست داشتن دوست داشتن

عشق و سودازدگی

لغات کهنه آشنای تواند

تکرارریاکاری اند

بر همه درهای مهربانی ات

که آدمیان در گذرند

با دریچه تنهایی ات اما

دم ساز تری

آن دورها کسی آرزویی ندارد

جز لبخند تو

از پس دریچه سبزت

آن دورها

کسی لبخندی ندارد

جز خوش کامی تو

که دریایی از تقدیر

به اقیانوسی از مهر

روانه ات می کند

آنجا که شایسته اش می مانی

این نافرمان زمانه را

که قلبش نهال سبز دلی توست

قصه رویا های شبانه ات کن

و تو...

قصه نا تمام او باش
تا هستی اش
در گران سنگی این واله گی
تمام گردد

ح.آریان (نوامبر 2002)